

# فهرست

## زبان دهم

- |    |                     |       |
|----|---------------------|-------|
| ۱۰ | Saving Nature       | درس ۱ |
| ۳۰ | Wonder of Creation  | درس ۲ |
| ۵۳ | Value of Knowledge  | درس ۳ |
| ۷۳ | Traveling the World | درس ۴ |

## زبان یازدهم

- |     |                      |       |
|-----|----------------------|-------|
| ۹۶  | Understanding People | درس ۱ |
| ۱۲۵ | A Healthy Lifestyle  | درس ۲ |
| ۱۶۰ | Art and Culture      | درس ۳ |

## زبان دوازدهم

- |     |                       |       |
|-----|-----------------------|-------|
| ۱۹۲ | Sense of Appreciation | درس ۱ |
| ۲۱۵ | Look it Up            | درس ۲ |
| ۲۴۱ | Renewable Energy      | درس ۳ |

۲۷۳ پیوست



★★ **19 develop** /di'veləp/ (v.)

۱. توسعه دادن ۲. پرورش دادن ۳. پرورش یافتن  
She should have developed her own ability instead of sleeping.  
او باید به جای خوابیدن، توانایی‌اش را توسعه دهد.



**20 die** /daɪ/ (v.) ۱. مردن ۲. ازین رفتن

- die out (v.) منقرض شدن
- death (n.) مرگ
- dead (adj.) مرده

**ant** live

Twelve people died in the accident.  
دوازده نفر در تصادف مردند.



★★ **21 different** /'dɪfrənt/ (adj.) متفاوت

- differently (adv.) به‌طور متفاوت
- difference (n.) اختلاف، تفاوت

We're reading a different book this week.  
ما این هفته داریم کتاب متفاوتی می‌خوانیم.



**22 disappear** /,dɪsə'piə(r)/ (v.)

۱. ناپدید شدن، محو شدن ۲. غیب شدن
- disappearance (n.) ناپیدی

**ant** appear

They watched the plane until it disappeared.  
آن‌ها هواپیما را تماشا کردند تا این‌که ناپدید شد.







**56 largely** /'lɑ:dʒli/ (adv.)

۱. بیشتر ۲. عمدتاً ۳. به مقدار زیاد

**syn** greatly, mostly

The state of Nevada is largely desert.

بیشتر ایالت نوادا بیابان است.



**57 loaf** /louf/ (n.)

قرص نان

Get a loaf of white bread from the corner store.

یک قرص نان سفید از مغازه سرِ نبش بگیر.



**58 luckily** /'lʌkəli/ (adv.)

خوشبختانه

● lucky (adj.)

خوششانس

● unlucky (adj.)

بدشانس

**syn** fortunately

Luckily, I had some money with me.

خوشبختانه من مقداری پول با خودم دارم.



**59 make up** /meɪk ʌp/ (phr. v.)

۱. تشکیل دادن ۲. آرایش کردن ۳. ساختن،

درست کردن

**syn** form

We need two more players to make up the team.

ما به دو بازیکن بیشتر برای تشکیل دادن، [آرایش دادن] تیم نیاز داریم.



**60 math** /mæθ/ (n.)

ریاضی

Tom is good at math and science.

تام در علوم و ریاضی خوب است.





**101** space /speɪs / (n.) فضا

Unfortunately, I didn't experience space travel.

متأسفانه، من مسافرت فضایی را تجربه نکرده‌ام.



**102** specific /spə'sɪf.ɪk / (adj.)

۱. خاص، ویژه ۲. مشخص

**syn** special, certain

The virus attacks specific cells in the body.

ویروس به سلول‌های خاصی در بدن حمله می‌کند.



**103** step /step / (n.) ۱. مرحله ۲. گام، قدم

The first step in writing is to read carefully and to learn grammar points.

اولین مرحله در نوشتن، به دقت خواندن و یاد گرفتن نکات دستور زبان است.



**104** suitable /'su:ʃə.bəl / (adj.) مناسب

**syn** appropriate

I think this book is suitable for children.

من فکر می‌کنم این کتاب برای بچه‌ها مناسب است.



**105** surf the net /sɜ:f ðə net / (v.)

وبگردی کردن

• surf (v.)

۱. موج‌سواری کردن

۲. گشت و گذار کردن در اینترنت

He spends a lot of time to surf the net.

او وقت زیادی را صرف وبگردی [کردن] می‌کند.





## Lesson 1

# Workbook

1 **add** / æd / (v.) ۱. اضافه کردن ۲. جمع زدن

• **addition** (n.) اضافه

• **additional** (adj.) اضافی

Do you want to add your name to the list?

آیا می‌خواهید اسمتان را به فهرست اضافه کنید؟



2 **afraid** / ə'freɪd / (adj.) ترسیده

Some people afraid of snakes.

بعضی افراد از مارها می‌ترسند.



\* 3 **appear** / ə'pɪr / (v.)

۱. ظاهر شدن ۲. آشکار شدن ۳. به نظر رسیدن

• **appearance** (n.) ظاهر

**ant** disappear

It appears that all the files have been deleted

به نظر می‌رسد تمام فایل‌ها پاک شده‌اند.

appear

4 **beginner** / brɪ'gɪn.ə / (n.) تازه‌کار، مبتدی

• **beginning** (n.) ابتدا

I'm going to attend a skate class for beginners.

من قرار است که در کلاس اسکیت مبتدیان حضور یابم.



★ ★ **15 especially** /ɪ'speʃəli/ (adv.)

مخصوصاً، به ویژه، به خصوص

She bought a new pair of shoes especially for the trip.

او یک جفت کفش جدید مخصوص سفر خرید.



**16 exam** /ɪg'zɑ:m/ (n.)

امتحان

● take an exam

امتحان دادن

● give an exam

امتحان گرفتن

We have to take an exam at the end of each year.

ما باید در پایان هر سال امتحان بدهیم.



★ **17 expression** /ɪk'spresn/ (n.)

۱. بیان ۲. اصطلاح ۳. حالت چهره

● freedom of expression

آزادی بیان

I saw serious expression on his little face and tried not laugh.

من حالت چهرهٔ عصبی را روی صورت کوچکش دیدم و تلاش کردم نخندم.



**18 fly** /flaɪ/ (v.)

پرواز کردن

● flight (n.)

پرواز

He is afraid of flying, so he usually travels by land.

او از پرواز می‌ترسد، برای همین معمولاً زمینی سفر می‌کند.





**69 heart attack** /'hɑ:rt ə,tæk / (n.)

حمله قلبی

She had a heart attack and died.

او یک حمله قلبی داشت و جان سپرد.



**70 heartbeat** /'hɑ:rt.bi:t / (n.) ضربان قلب

The doctor listened to my heartbeat.

پزشک به ضربان قلب من گوش کرد.



**71 hiking** /'haɪ.kɪŋ / (n.) پیاده روی

We're going hiking in the Sierra Nevada.

ما در حال پیاده روی در سیرا نوادا هستیم.



**72 homeless** /'həʊm.ləs / (adj.)

آواره، بی خانمان

The flood made many people homeless.

سیل مردم زیادی را بی خانمان ساخت.



**73 hurry up** /'hʌ·ri ʌp / (phr. v.)

عجله کن

Hurry up, or we'll be late.

عجله کن وگرنه دیرمان می شود.



**74 identify** /aɪ'dentəfaɪ / (v.) ۱. تعیین کردن

۲. تشخیص هویت دادن

The police have not identified the dead man yet.

پلیس هنوز هویت مرد مرده را تشخیص نداده است.



**75 illness** /'ɪl.nəs / (n.) بیماری

**syn** disease

Cancer is a dangerous illness.

سرطان یک بیماری خطرناک است.





**132** sportsperson /'spɔ:rts.pɜ:.sən / (n.)

فرد ورزشکار

I think sportspeople are more powerful than the other people.

فکر می‌کنم فرد ورزشکار قوی‌تر از سایر افراد است.



**133** stage /steɪdʒ / (n.) ۱. مرحله ۲. صحنه

They did the last stage of their journey on foot.

آن‌ها آخرین مرحله سفرشان را پیاده انجام دادند.



**134** suffix /'sʌf.ɪks / (n.) پسوند

**ant** prefix

In the word "quickly", "-ly" is a suffix.

در کلمه سریعاً، «ly» یک پسوند است.



**135** take part in /teɪk pɑ:rt ɪn / (phr. v.)

شرکت کردن در

All the children took part in the Sam's birthday.

تمام بچه‌ها در تولد سم شرکت کردند.



**136** taste /teɪst / (n.) (v.)

۱. مزه ۲. سلیقه ۳. مزه دادن ۴. چشیدن

We have similar musical tastes.

ما سلیقه موسیقایی یکسانی داریم.



**137** technology /tek'nɔ:lədʒi / (n.) فناوری

Technology is very important for the future.

فناوری برای آینده بسیار مهم است.





★ **6 direct** /di'rekt/ (v.)

راهنمایی کردن، هدایت کردن

**ant** indirect

please direct me to the bus station.

لطفاً من را به ایستگاه اتوبوس راهنمایی کنید.



★★ **7 effect** /ə'fekt/ (n.) تأثیر

**syn** influence

We are studying the effects of heat on different metals.

ما داریم تأثیرات حرارت روی فلزات مختلف را مطالعه می‌کنیم.



**8 enable** /i'nei.bəl/ (v.) قادر ساختن

• **able** (adj.) قادر، توانا

• **disable** (v.) ناتوان ساختن

Your help enabled me to finish the job.

کمک تو مرا قادر ساخت تا کار را به اتمام برسانم.



**9 even** /'i:vən/ (adv.) حتی

**conf** event رویداد

Sally didn't laugh. He didn't even smile.

سالی نخندید. حتی لبخند هم نزد.



**10 flat** /flæt/ (adj.) ۱. پنچری ۲. صاف

There was no wind and the sea was very flat.

هیچ بادی نمی‌وزید و دریا خیلی صاف بود.



**11 grocery** /'grou.s.riz/ (n.) خواربارفروشی

• **groceries** (n.) خواربار

I reached the road, picked up my groceries, and left her.

به جاده رسیدم، خواربارهایم را برداشتم و او را ترک کردم.







**99 skilful** /'skil.fəl / (adj.) ماهر، ماهرانه

• **skillfully** (adj.) با مهارت

• **skill** (n.) مهارت

Roger Federer is a skillful tennis player.

راجر فدرر تنیس باز ماهری است.



**100 sociable** /'sou.fə.bəl / (adj.)

۱. خوش مشرب ۲. معاشرتی ۳. خون گرم

• **society** (n.) جامعه

• **social** (adj.) اجتماعی

• **socialize** (v.) اجتماعی کردن

Rob is very sociable. He likes parties.

راب خیلی معاشرتی است. او مهمانی‌ها را دوست دارد.



**101 society** /sə'saɪ.ə.ti / (n.) جامعه

We live in a multicultural society.

ما در جامعه‌ای چند فرهنگی زندگی می‌کنیم.



**102 soft** /sɑ:ft / (adj.) ۱. نرم ۲. لطیف ۳. ملایم

• **softness** (n.) نرمی

• **soften** (v.) نرم کردن

• **softly** (adj.) به نرمی

**ant hard**

My feet sank into the soft ground.

پاهایم در زمین نرم فرو رفت.



**103 souvenir** /,su:və'nɪr / (n.)

۱. سوغات ۲. یادگاری

I bought a model of Eiffel Tower as a

souvenir of Paris.

من یک ماکت برج ایفل به عنوان سوغاتی پاریس خریدم.





**42 heritage** /'heri.tɪdʒ:/ (n.) ارث، میراث

These monuments are a vital part of the culture heritage of South America.

این یادگاری‌ها بخش مهم میراث فرهنگی آمریکای جنوبی هستند.



**43 hug** /hʌg:/ (v.) به آغوش کشیدن، بغل کردن

Have you hugged your child today?

امروز بچه‌ات را بغل کرده‌ای؟



**44 include** /ɪn'klu:d:/ (v.) شامل شدن

● including (prep.) شامل

● inclusive (adj.) مشمول، گنجانده

The bill includes tax and service.

این قبض شامل مالیات و خدمات است.



**45 inspiration** /,ɪn.spə'reɪ.ʃən:/ (n.) الهام، الهام‌بخشی، منبع الهام

● inspire (v.) الهام گرفتن، الهام بخشیدن

He gets much of his inspiration from the classical poets.

او بیشتر از شعرهای کلاسیک الهام می‌گیرد.



**46 install** /ɪn'stɑ:l:/ (v.) نصب کردن

● install a mobile dictionary

نصب کردن فرهنگ لغت موبایل

The plumber is coming tomorrow to install the new washing machine.

لوله‌کش فردا برای نصب ماشین لباسشویی جدید می‌آید.







## Lesson 2

# Look It Up

### 1 abbreviation /əˌbrɪːviːʃən / (n.)

۱. مخفف، اختصار ۲. تلخیص

● **abbreviate** (v.) خلاصه نوشتن

Please use the abbreviation 'cm' for 'centimeters'.

لطفاً از مخفف «cm» برای «سانتی‌متر» استفاده کنید.



Lots of laughs

### 2 access /'æks.es:/ (n.) (v.)

۱. دسترسی ۲. دسترسی داشتن به، دست یافتن

● **have an access to** دسترسی داشتن به

They have access to the library.

آن‌ها به کتابخانه دسترسی داشتند.



### 3 advanced /əd'vɑːnst:/ (adj.) پیشرفته

● **advance** ۱. پیشرفت ۲. پیشرفت کردن

**ant** elementary

This is the most advanced type of engine available.

این پیشرفته‌ترین نوع موتور موجود است.

beginner



Advanced

### 4 arrange /ə'reɪndʒ:/ (v.) ۱. آراستن

۲. مرتب کردن، منظم کردن ۳. طبقه بندی کردن

● **arrangement** (n.) نظم، آرایش

**syn** organize

I'm trying to arrange my work.

دارم سعی می‌کنم کارم را مرتب کنم.







# Workbook

## Lesson 1

### 1 appropriate /ə'prɒpɪət/ (adj.)

مناسب، شایسته

**syn** proper

Is this violent film appropriate for the children?

آیا این فیلم خشونت‌آمیز مناسب کودکان است؟



### 2 average /'æv.ə.ɪdʒ/ (n.)

۱. میانگین ۲. معدل ۳. معمولی

**syn** ordinary

The average of 2, 3 and 7 is 4.

میانگین ۲، ۳ و ۷ عدد ۴ است.



### 3 base /bās/ (n.) (v.)

۱. براساس ۲. برپایه ..... قرار دادن

Their relationship was based upon mutual respect.

رابطه آنها براساس احترام دوطرفه است.



### 4 bring /brɪŋ/ (v.)

آوردن

Have you brought your ticket with you?

آیا بلیطت را با خودت آورده‌ای؟



### 5 chart /tʃɑ:rt/ (n.)

جدول

You need to draw number and name chart for your math, so draw it carefully.

شما برای ریاضی‌تان نیاز به طراحی جدول شماره و اسم دارید، پس آن را به دقت بکشید.





## Lesson 3

# Workbook

1 **absence** /'æb.səns/ (n.) غیبت، نبود

• **absent** (adj.) غایب

Edward has had repeated absences from school this year.

ادوارد امسال غیبت‌هایش از مدرسه را تکرار کرده است.



2 **alternative** /ɒl'tɜː.nə.tɪv/ (adj.)

۱. پیشنهاد ۲. چاره

Is there an alternative to going?

آیا چاره‌ای جز رفتن وجود دارد؟



3 **benefit** /'ben.i.fɪt/ (n.) مزیت، امتیاز

What are the benefits of this invention?

مزیت این اختراع چیست؟



4 **charge** /tʃɑːdʒ/ (v.) شارژ کردن

It takes several hours for my laptop's batteries to charge.

شارژ شدن باتری‌های لپ‌تاپم چندین ساعت زمان می‌برد.



★ 5 **constantly** /'kɒn.stənt.li/ (adv.)

دائماً، مدام، پیوسته

They worry constantly about their weight.

آن‌ها دائماً نگران وزنشان هستند.







## هم‌نشین‌ها

**hold a ceremony**

برگزاری یک مراسم

**hurt animals**

آسیب زدن به حیوانات

**keep healthy**

سالم نگه داشتن

**keep safe** ایمن نگه داشتن

**keep the city clean**

شهر را تمیز نگه داشتن

**language institute**

آموزشگاه زبان

**light bulb** لامپ حبابی

**make a cake**

کیک درست کردن

**make a mistake**

اشتباه کردن

**make buildings**

ساختمان سازی کردن

**make lunch/dinner**

درست کردن ناهار/ شام

**make tea** چای درست کردن

**means of communication**

وسایله‌های ارتباطی

**mother tongue** زبان مادری

**ask the information**

سؤال کردن از اطلاعات

**board the plane**

سوار شدن به هواپیما

**book a room** رزرو کردن اتاق

**break rule** شکستن قانون

**burst into tears** زیر گریه زدن

**by the way** راستی

**calm manner** رفتار آرام

**catch the bus** گرفتن اتوبوس

**cultural values**

ارزش‌های فرهنگی

**destroy lake**

ویران کردن دریاچه

**do a puzzle** جدول حل کردن

**donate blood** اهدا کردن خون

**exchange money**

معاوضه پول

**feel well** احساس خوبی داشتن

**gain weight** چاق شدن

**go abroad** به خارج رفتن

**hard of hearing** سنگین‌گوش

**higher education**

تحصیلات عالی



see a doctor پیش دکتر رفتن

set the table چیدن میز

sit on the sofa

نشستن روی مبل

spare no pains دریغ نکردن

strong wind باد قوی

take photo عکس گرفتن

take picture عکس گرفتن

take the role of ...

نقش ... بازی کردن

tourist attractions

جاذبه‌های توریستی

translate a poem

ترجمه کردن شعر

true temperature

گرفتن درجه حرارت

weaving rug بافتن قالی

narrate a story

نقل کردن داستان

not surprisingly

جای تعجب نیست

pass away فوت شدن

play computer games

بازی‌های رایانه‌ای کردن

popular destination

مقصد محبوب

protect nature

محافظت کردن از طبیعت

pump blood پمپاژ کردن خون

put out fire خاموش کردن آتش

read a newspaper

خواندن روزنامه

search the web

در اینترنت جستجو کردن

## ضرب‌المثل‌ها

■ God helps those who help themselves.

از تو حرکت از خدا برکت.

■ The early bird catches the worm.

سحرخیز باش تا کامروا باشی.

■ Birds of a feather flock together.

کبوتر با کبوتر باز با باز / کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز.



## افعال دو قسمتی

call off	کنسل کردن
call on	سر زدن به کسی
call out	فریاد زدن، فرا خواندن
call up	تلفن زدن به
calm down	آرام شدن
care about	اهمیت دادن به
care for	اهمیت دادن، دوست داشتن
carry on	ادامه دادن
carry out	انجام دادن
catch up with	رسیدن به
check in	پذیرش کردن «هتل»
check out	اطمینان حاصل کردن از وضع چیزی
check up	چک کردن
clean up	تمیز کردن
come across	شانسی پیدا کردن
come from	اهل جایی بودن
come off	موفق شدن
come on	زودباش
come out	ترك کردن جایی
come out	منتشر شدن، اكران شدن

### A

account for	حکایت کردن، توضیح دادن، توجیه کردن
accuse of	متهم کردن به چیزی

### B

be away	دور بودن
back up	حمایت کردن
belong to	متعلق بودن به
bend down	خم شدن
blow down	انداختن
break down	خراب شدن
break in	با زور وارد شدن
break off	قطع کردن
break up	خرد کردن
bring about	باعث شدن
bring back	برگرداندن
bring off	موفق به انجام شدن
bring out	بیرون دادن
bring up	تربیت کردن

### C

call for	نیاز داشتن
call in	به دنبال کسی فرستادن



shoes 7 یک جفت کفش  
 socks 7 یک جفت جوراب  
 clothes 7 لباس‌ها  
 gloves 7 یک جفت دستکش  
 suit 7 کت و شلوار  
 sweater 7 بلوز، ژاکت  
 T-shirt 7 تی شرت

### بیماری‌ها

have a cold 8 سرما خوردن  
 flu 8 و 10 آنفلوآنزا  
 backache 8 کمردرد  
 cough 8 سرفه  
 headache 8 سردرد  
 sore eyes 8 چشم درد  
 measles 8 سرخک  
 mumps 8 اوریون  
 sneeze 8 عطسه  
 sore throat 8 گلودرد  
 have a temperature 8 تب داشتن

stomachache 8 تب داشتن  
 دل درد، شکم درد، معده درد  
 heart attack 9 حمله قلبی  
 toothache 8 دندان درد  
 wound 8 زخم  
 bruise 8 کبودی  
 fever 8 تب

February 7 ماه فوریه -  
 دومین ماه سال میلادی  
 January 7 ماه ژانویه -  
 نخستین ماه سال میلادی  
 July 7 ماه ژوئیه (جولای) -  
 هفتمین ماه سال میلادی  
 June 7 ماه ژوئن -  
 ششمین ماه سال میلادی  
 March 7 ماه مارس -  
 سومین ماه سال میلادی  
 October 7 ماه اکتبر -  
 دهمین ماه سال میلادی  
 November 7 ماه نوامبر -  
 یازدهمین ماه سال میلادی  
 May 7 ماه می - (مه)  
 پنجمین ماه سال میلادی  
 September 7 ماه سپتامبر -  
 نهمین ماه سال میلادی

### پوشاک

sandals 7 یک جفت صندل  
 coat 7 کت  
 dress 10 لباس زنانه  
 jacket 7 ژاکت، کت کوتاه  
 manteau 7 مانتو  
 pants/ trousers 7 شلوار  
 scarf 7 روسری  
 shirt 9 پیراهن مردانه



## واحد‌های شمارشی

### اسامی غیر قابل شمارش

bottle 11	بطری
cup 11	فنجان
glass 11	لیوان
bag 11	کیسه
kilo 11	کیلو
slice 11	تکه، قاچ
piece 11	تکه
loaf 11	قرص [نان]، تکه

## اعضای بدن

ankle 9	مچ پا
body 10	۱. بدن ۲. جسد، تنه
brain 10	مغز
cell 10	سلول
finger 9	انگشت دست
foot 10	۱. پا (از مچ به پایین) ۲. فوت (واحد اندازه‌گیری، برابر با ۳۰/۴۸ سانتی‌متر)
knee 9	زانو
leg 9	پا، پایه

## قسمت‌های خانه

bedroom 7	اتاق خواب
bathroom 7	حمام
garage 7	پارکینگ، گاراژ

red 7	قرمز
white 7	سفید
yellow 7	زرد
orange 7	نارنجی

## شهرها و کشورها

Beijing 10	شهر پکن
Beirut 10	شهر بیروت
Chile 10	کشور شیلی
Egypt 10	کشور مصر
Italy 10	کشور ایتالیا
Korea 10	کشور کره
Peru 10	کشور پرو
Australia 8	کشور استرالیا
Brazil 8	کشور برزیل
China 8	کشور چین
England 8	انگلستان
France 8	کشور فرانسه
India 8	کشور هند
Indonesia 8	کشور اندونزی
Japan 8	کشور ژاپن
Spain 8	کشور اسپانیا
Moscow 11	مسکو
Canada 11	کشور کانادا
Belgium 11	کشور بلژیک



bread 7	نان	bite 12	۱. گاز گرفتن ۲. گاز، نیش
break 12	۱. تفریح ۲. شکستن	black eye 9	سیاهی چشم، کبودی چشم
bridge 8	پل	blanket 7	پتو
British 8	بریتانیایی	bleeding 9	خونریزی
broadcast 11	سخن پراکندن، پخش کردن	bless 12	۱. دعا کردن ۲. آمرزش خواستن
broadcasting 11	پخش برنامه، خبرگزاری	blood 10	خون
broth 12	آش، آبگوشت	blood pressure 11	فشار خون
bruise 9	۱. کبودی ۲. کبود شدن ۳. کبود کردن	boat 11	قایق
build 10	ساختن، درست کردن، بنا کردن	board the plane 9	سوار هواپیما شدن
building 8	ساختمان	body 12	۱. بدن ۲. جرم ۳. زیاد
burn 9	سوزاندن، سوختن	book a room 9	رزرو کردن اتاق
burst into tears 12	زیر گریه زدن، به طور ناگهانی گریه کردن	bookcase 7	قفسه کتاب
business 11	تجارت، کسب و کار	booklet 10 و 11	دفترچه، کتابچه
buy a ticket 9	خریدن بلیط	boost 12	۱. زیاد کردن، افزایش ۲. دادن ۳. ترقی کردن
by heart 12	از حفظ، از بر	bored 11	خسته، بی‌حوصله، کسل
<b>C</b>		boring 10	کسالت‌آور، خسته‌کننده
call 7 و 8	تلفن کردن، تماس گرفتن	born 12	به دنیا آمدن، متولد شدن
call back 11	تماس مجدد، دوباره تماس گرفتن	borrow 12 و 11	قرض گرفتن
calligraphy 11	خوشنویسی، خطاطی	both 10	هر دو
calm 11	آرام، خونسرد	boulevard 8	بولوار
calmly 12	به طور آرام	brain 11	مغز
cancer 11	سرطان	Brazilian 8	برزیلی





## Lesson 2

## Wonders of Creation

**1 above** /ə'beɪv/ (adv.) (prep.) بالا

I really liked to stay in the house above the high hill in my father's village when I was a child.

من وقتی که بچه بودم، واقعاً دوست داشتم در خانه بالای آن تپه بلند در روستای پدرم بمانم.

**2 abroad** /ə'brɔ:d/ (adv.)

۱. در خارج ۲. به خارج از کشور

● **travel abroad** سفر به خارج از کشور

My aunt and her family live abroad.

خاله‌ام و خانواده‌اش در خارج از کشور زندگی می‌کنند.

**3 actually** /'æktʃuəli/ (adv.)

۱. در واقع ۲. واقعاً

**syn** really, in fact

I didn't actually see her, I just heard her voice.

درواقع من او را ندیدم، فقط صدای او را شنیدم.

**4 against** /ə'genst/ (prep.)

۱. علیه ۲. در برابر ۳. مخالف

Going to Mina's party is against my will.

رفتن به مهمانی مینا بر خلاف میل من است.

**5 age** /eɪdʒ/ (n.)

سن

He is the same age as me.

او هم‌سن من است.





introduction 12 ۱. معرفی  
۲. مقدمه  
invent 10 اختراع کردن،  
ابداع کردن  
invention 10 و 11 اختراع، ابداع  
invitation 11 دعوت  
invite 11 دعوت کردن  
invisible 12 غیرقابل مشاهده،  
نامحسوس، نامرئی  
Iranian 8 ایرانی  
Islamic - Iranian culture 9  
فرهنگ اسلامی - ایرانی  
Islamic revolution  
anniversary 9  
سالگرد انقلاب اسلامی  
issue 12 ۱. موضوع ۲. مسأله  
۳. انتشار دادن

## J

job 7 و 8 شغل  
joint 12 مفصل  
jog 11 آهسته دویدن  
journey 10 سفر، مسافرت  
juice 11 آبمیوه  
jump 12 ۱. پرش ۲. پریدن  
۳. نخوانده رد شدن  
۴. سریع تصمیم گرفتن  
junk food 11 غذای ناسالم، هله‌هوله

## K

keep off 11 دور ماندن،  
دور شدن

اطلاعات 11 و 8 information  
آگهی دادن،  
اطلاع دادن inform 12  
information technology 9  
فناوری اطلاعات  
injured 10 مجروح، مصدوم  
injury 9 آسیب‌دیدگی، صدمه  
inner 12 داخلی، درونی  
insect 12 حشره  
inside 10 در، در داخل  
inspiration 12 منبع الهام،  
الهام  
install 12 نصب کردن  
install a computer  
dictionary 9  
نصب کردن یک فرهنگ لغت در  
رایانه

install an antivirus  
program 9

نصب کردن یک برنامه ضد ویروس  
در عوض، به جای instead 10  
مؤسسه institute 11  
علاقه interest 10  
جالب interesting 8  
متوسط intermediate 12  
بین‌المللی 11 و 10 international  
مصاحبه کردن interview 11  
interview somebody 9

مصاحبه کردن با کسی  
مصاحبه‌کننده interviewer 8  
معرفی کردن introduce 8



## واژگان خارج از کتاب

**additional** (adj.) اضافی، بیشتر  
**adequate** (adj.) کافی  
**adjust** (v.) تطبیق دادن،  
 وفق دادن، سازگار کردن،  
 تنظیم کردن  
**adopt** (v.) به فرزندی پذیرفتن  
**advance** (n.) (v.)  
 ۱. پیش رفتن ۲. پیشرفت، ترقی  
**advantage** (n.) مزیت  
**adventure** (n.) ماجراجویی  
**advertisement** (n.) تبلیغات  
**advisor** (n.) مشاور، نصیحت کننده  
**affect** (v.) اثر گذاشتن، تأثیر گذاشتن  
**afford** (v.) استطاعت داشتن، قدرت مالی  
**afterwards** (adv.) سپس  
**age** (n.) (v.)  
 ۱. عصر، دوره، سن ۲. پیر شدن  
**ahead** (adv.) جلو، پیش  
**aim** (n.) (v.) ۱. هدف، منظور  
 ۲. مقصد داشتن، متوجه کردن  
**aircraft** (n.) هواپیما  
**alike** (adj.) شبیه  
**alter** (v.) تغییر کردن، عوض کردن  
**ambulance** (n.) آمبولانس  
**analyse** (v.) آنالیز کردن  
**angel** (n.) فرشته  
**anger** (n.) (v.)  
 ۱. عصبانیت ۲. خشمگین کردن

**A**  
**abandon** (v.) ۱. رها کردن،  
 ترک کردن ۲. متوقف کردن  
**abnormal** (adj.) غیرعادی  
**abolish** (v.) برانداختن،  
 منسوخ کردن، لغو کردن  
**abroad** (adv.) خارج  
**absence** (n.) غیبت، فقدان نبود،  
**absolutely** (adv.) مطلقاً، کاملاً  
**absorb** (v.)  
 ۱. جذب کردن ۲. مجذوب شدن  
**abuse** (n.) (v.)  
 ۱. سوء استفاده کردن،  
 آسیب رساندن، بدرفتاری کردن  
 ۲. خشونت، احجاف، تعدی،  
 سوء استفاده  
**accommodation** (n.)  
 ۱. مسکن، منزل ۲. تسهیلات  
**accompany** (v.)  
 همراهی کردن، همراه شدن  
**accountant** (n.) حسابدار  
**accurate** (adj.) دقیق  
**achieve** (v.) دست یافتن به  
**acknowledge** (v.)  
 ۱. قانونی شمردن، تصدیق کردن  
 ۲. آشنایی دادن، جواب دادن  
**actor** (n.) بازیگر  
**actress** (n.) هنرپیشه مونت  
**addiction** (n.) اعتیاد، وابستگی



**97 strange** /streɪndʒ/ (adj.)

۱. عجیب غریب ۲. ناشناس

● **stranger** (n.) غریبه

That's strange. I'm sure I put my mobile in my bag, but it is not here.

عجیب است. من مطمئن هستم که موبایلم را در کیفم گذاشتم، اما آنجا نیست.



★ **98 suitable** /'su:təbl/ (adj.) مناسب

**syn** appropriate, proper

The film is suitable for children.

این فیلم برای بچه‌ها مناسب است.



**99 sure** /ʃʊə(r)/ (adj.) مطمئن

● **surely** (adv.) یقیناً

Susan isn't sure whether she'll be able to come to the party or not.

سوسن مطمئن نیست که آیا قادر خواهد بود که به مهمانی بیاید یا نه.



**100 system** /'sɪstəm/ (n.) سیستم

● **the nervous system** سیستم عصبی

We've got a system for dealing with complaints from customers.

ما یک سیستم برای رسیدگی به شکایات مشتری‌ها داریم.



**100 telescope** /'teləskəʊp/ (n.) تلسکوپ

We looked at the moon through a telescope last night. It was amazing.

ما دیشب از طریق تلسکوپ به ماه نگاه کردیم. شگفت‌انگیز بود.







**15 cradle** /'kreɪdl/ (n.) ۱. گهواره ۲. مهد

● Seek knowledge from the cradle to the grave.

زگهواره تا گور دانش بجوی.

Try to learn new things from cradle to grave.

سعی کن که از گهواره تا گور چیزهای جدیدی را یاد بگیری.



**16 dear** /diə/ (adj.) عزیز، محبوب

He lost his mother yesterday. She was very dear to him.

او دیروز مادرش را از دست داد. مادرش برای او خیلی عزیز بود.



★★ **17 develop** /dɪ'veləp/ (v.) ۱. توسعه دادن

۲. توسعه یافتن ۳. گسترش دادن ۴. پرورش دادن

● development (n.) توسعه، رشد

● developed (adj.) توسعه یافته

● developing (adj.) در حال توسعه

By going to those classes, I developed my speaking skills.

من با رفتن به آن کلاس‌ها، مهارت‌های صحبت کردن خود را توسعه دادم.



★★ **18 emotion** /ɪ'məʊʃən/ (n.) احساس، عاطفه

● emotional (adj.) احساسی

● emotionally (adv.) از نظر احساسی

I am not good at hiding my emotions at all.

من در پنهان کردن احساساتم اصلاً خوب نیستم.







**54** **publish** /'pʌblɪʃ/ (v.)

منتشر کردن، به چاپ رساندن

● **publication** (n.)

انتشارات

● **publisher** (n.)

ناشر

My favorite writer's new novel is going to be published next month.

رمان جدید نویسنده مورد علاقه من قرار است ماه آینده چاپ شود.



**55** **put aside** /put ə'saɪd/ (phr. v.)

کنار گذاشتن

He put some money aside for a while to buy his favorite car.

او برای مدتی مقداری پول کنار گذاشت تا ماشین مورد علاقه اش را بخرد.



**56** **quickly** /'kwɪkli/ (adv.)

به سرعت، سریع

**syn** rapidly

Children grow up so quickly that you can't notice!

بچه‌ها آنقدر سریع بزرگ می‌شوند که شما متوجه نمی‌شوید!



**57** **quit** /'kwɪt/ (v.)

۱. ترک کردن، رها کردن ۲. دست کشیدن از

● **quit smoking**

ترک کردن سیگار

**syn** give up

Quit complaining and just listen to me!

دست از شکایت بردار و فقط به من گوش کن!





★★ 5 available /ə'veɪləbəl/ (adj.)

۱. موجود ۲. در دسترس

**ant** unavailable

Her new book is available in bookstores.  
کتاب جدید او در کتابفروشی‌ها موجود است.



6 belief /br'i:fi/ (n.) ۱. باور، ایمان ۲. عقیده

• believe (v.) باور داشتن  
His belief in God gave him hope during difficult times.

ایمانش به خدا در مواقع دشوار به او امید می‌داد.



7 besides /br'saɪdz/ (prep.)

علاوه بر، به علاوه

**syn** in addition to

Do you play any other sports besides golf?

آیا علاوه بر گلف ورزش دیگری هم انجام می‌دهی؟



8 borrow /'bɔ:r.əʊ/ (v.) قرض گرفتن

**ant** lend

I had to borrow a pen from my friend to do the exam.

من برای امتحان دادن، مجبور شدم از دوستم خودکار قرض بگیرم.



9 broadcasting /brɑ:d,kæstɪŋ/ (n.) (v.)

۱. پخش برنامه، رادیو ۲. پخش کردن

He's looking for a job in broadcasting.  
او در جست‌وجوی شغلی در رادیو است.

